

دانشجویی از منظر لانگ اکستریم شات!

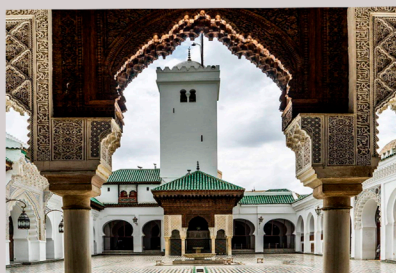


هر سال موعد روز دانشجو، وقتی ویژه نامه های داغ تازه از تنور درآمده را باز می کنیم و می خوانیم، در اکثر اوقات می بینم که نویسنده، با کلمه «دانشجو» بازی می کند. در هر متنی با کارد جراحی به جان این کلمه افتاده، از اصطلاحاتی مثل «دانش جو» و «جویای دانش» گرفته تا سایر بستگان سببی و نسبی، معنای واژگان را موشکافی کرده و بر اساس آن برای مسیر زندگی دانشجویی نسخه می پیچند! من هم به پیروی از این سنت حسنه، نشریه را با این مطلع آغاز می کنم. منتهی این بار، زاویه دوربین را از داخل کلمه بیرون می آورم و بالای آن و با نمای وسیع قرار می دهم. بیشتر ما در مسیر زندگی دانشجویی، درگیر کارها، بایدها و نبایدها و به عبارتی آن وظایفی هستیم از طرق مختلف بر عهده ما گذاشته می شود. گاهی آنقدر در جریان کارها غرق می شویم که وقتی آخر هفته، زار و نزار می افتیم تا استراحتی کنیم، تازه موجودیتمان به ما یادآوری می شود. اگر از این دوربین، مسیر رفت و آمدمان را نگاه کنیم (که در مورد خیلی از ما، سه ضلع مقدس دانشگاه، خانه (خوابگاه) و گاهی هم بیرون! صدق می کند)، اولین چیزی که با آن مواجه می شویم، یک «خب که چه بشود» بزرگ وسط این برو و بیاهاست. این سوال، در لحظه های اعصاب خردکن ترافیک بلوار دانشجو، آن ظهري که ناگهان می فهمی نزدیک ۱۵ ساعت است که چیزی نخورده ای و احتمالا با تغذیه از آلایندگی های هواست که تا الان زنده مانده ای و تعداد زیادی از این دست لحظات مبارک روی بیشتری از خود نشان می دهد و آدم را به درجه بن بست ذهنی می رساند. فکر می کنم پاسخ شفاف و به دور از کلیشه به این سوال، اینکه جای دانشجو بودن در زندگی اکنون ما کجاست، می تواند تکلیف بسیاری از کنش های ما در مواقع مختلف و آن یاس های فلسفی گذرا را مشخص کند. این طور نباشد که وقتی از دوربین به خودمان نگاه کنیم، ببینیم که در دایره دوار بطالن دور خودمان سرگردانیم. همانطور حضرت حافظ می فرماید:

عاقلان، نقطه پراگ وجودند ولی
عشق داند که در این دایره، سرگردانند
اطاله کلام نمی کنم. روزتان مبارک و دانشجوییتان همیشگی!

دانشگاه به قدمت هزاره!

اگر بخواهیم در مورد قدمت دانشگاه و دانشجو صحبت کنیم، شاید همان مثال قدیمی «اول مرغ بود یا تخم مرغ؟» به ذهن برسد. واقعیت آن است که از وقتی که کسی بوده که بقیه برای یاد گرفتن دور آن حلقه بزنند (می توانید در مورد شکار در دوره باستانی هم در نظر بگیرید!) مفهوم دانشجویی برقرار بوده و اینگونه دانش انسان در پس قرن ها از پشت هم بالا رفته و تمدن امروزی را به نتیجه رسانده است. اما اگر بخواهیم در مورد قدیمی ترین دانشگاه صحبت کنیم، **دانشگاه القرویین** (Al-Qarawiyin) طبق یونسکو و گینس، کهن ترین دانشگاه فعال دنیا شناخته می شود. این دانشگاه در شهر فاس کشور مراکش بوده و در سال **۸۵۹ میلادی** تأسیس شده است. زنی مسلمان به نام فاطمه فهري که از خانوادای ثروتمند بود، پس از مهاجرت به این شهر، ثروت به جامانده از پدرش را برای ساخت یک مرکز بزرگ دینی و آموزشی وقف کرد. این دانشگاه با ارتباط علمی با اندلس و اروپا، نقش مهمی در انتقال علم به غرب داشته است و کتابخانه آن جزو قدیمی ترین کتابخانه های جهان است و نسخه های دستنویس نادری دارد. این دانشگاه هم اکنون نیز فعال بوده و در زمینه های گوناگون چون الهیات، شریعت، زبان عربی و علوم انسانی فعالیت دارد.



های اولین ترمم بپردازم. وقتی یک طبقه از آن هم بالاتر رفتم، با لثه ها و دندان های متحرکی مواجه شدم که دردست سال بالایی ها جابجا می شد و دیدن ظرافت آن ها باعث می شد که از الان مشتاق کلاس های عملی ترم های آتی باشم. از در کلاسی می گذشتم که دیدم جمعی از دانشجو ها با جعبه های ابزار به دست از کلاس بیرون آمدند «مگه بنایی داشتند؟ چرا جعبه ابزار دستشون بود؟» در مجموع روزهای اول انگار ملغمه ای بود از چیز های جدیدی که دیدیم، تصویری که مثل حباب در هوا ترکیدند و مجموع زیادی از تصویر و صداها را در بر داشت. در نهایت وقتی رفت و آمد سال بالایی ها را در راهروها می بینم که دارند کار بیمارار را انجام می دهند، انگار دارم آینده نزدیک را می بینم و برای رسیدن به این مرحله لحظه شماری می کنم.



چند لحظه با نودانشجو

و بالاخره، بعد از سه سال، سر در ورودی دندان، یکی از قشنگ ترین صحنه ها برای عکس گرفتن. با اعتماد به نفس کامل و قدم هایی محکم و استوار به سمت در ورودی کنار دانشکده رفتم تا بالاخره وارد دانشگاهی بشوم که همیشه منتظر دیدنش بودم، که ناگهان آقایی که انگار حراست دانشگاه بود، جلوی من را گرفت:

«شما؟
- نوورود هستم.
- مال چه دانشکده ای؟
- دندان

از این در نمی تونید وارد بشید، بفرمایید از در پایین، شما ها که مال شهید بهشتی نیستین، علوم پزشکی خودش در داره و... با همین مکالمه کوتاه اما به یاد ماندنی اولین روز دانشگاهم را شروع کردم. با اولین قدمی که در دانشکده گذاشتم، در دل خودم را دکتر صدا زدم. از در ورودی تا رسیدن به بوی پیاز داغی که از بوفه می آمد، داشتم انواع حالت هایی که از این به بعد می توانم من را صدا کنند را با خودم مرور می کردم: خانم دکتر، دکی جون، دکتر... که آن بوی عجیب که نه می توان به آن گفت که سوخته است و نه پیاز سرخ شده، من را از افکار رنگارنگم بیرون کشید و با دانشکده مواجه کرد.

به آنی که اولین پله های ساختمان رو به سمت بالا طی کردم، حجم عظیمی از دانشجو و اساتید بزرگ تر از خودم را دیدم که همگی روپوش سفید داشتند، آنجا بود که تصمیم گرفتم از صرف فعل «دکتر» بپرهیزم و مثل یه ترمکی به درس های

نقشه دانشجو!

من می‌خواهم غالب یا بیش از غالب بدنه دانشجویی کشور، مجموعه‌ای متعهد و دارای احساس مسئولیت نسبت به آرمان‌های دانشجویی باشند. یکی از این آرمان‌ها مسئله علم است؛ دومی عدالت خواهی است و آرمان سوم، آزاد اندیشی و آزادی خواهی است.

مقام معظم رهبری ۱۳۸۲/۸/۱۵

دوران دانشجویی یک مرحله است. مثل کوهنوردی. کسی که مسیر سخت و صعب کوه را بالا می‌رود، در قسمت‌هایی کمپ می‌زند که خود را برای ادامه مسیر آماده کند.

حال اگر دانشجویی باشد که به گذار صرفاً به چشم نمره و معدل نگاه کند و خود را از حصار امن دانشکده جدا نکند، سایر قسمت‌های این مرحله را از دست داده است. مثل همان کوهنوردی که در کمپ صرفاً به فکر ادامه مسیر است و از چشم‌انداز کوهستان و بررسی و فراهم کردن وسایل خود غافل می‌ماند.

ذهن انسان به طور طبیعی تمایل دارد به شیوه ریل‌گذاری اولیه‌اش به فعالیت ادامه دهد. به عبارتی شاید ذهن آگاه ما درگیر جزئیات مسیر شود، اما خط ما و مسیر حرکت را با همان ناخودآگاه اولیه‌ای که بنیان نهاده ایم، ادامه می‌دهیم. پس باید از اول حواسمان به ریشه‌های کارمان باشد. اینکه دانشجویی باشیم که سرش به درس و کار خودش گرم است، یا دانشجویی که دغدغه پیشرفت در همه سطوح را دارد.

روز دانشجو، روزی است برای بازنگری به این نگاه. ۱۶ آذر روزی نیست که فقط در تقویم ثبت شود؛ روزی است که دانشجوی انقلابی فریاد «دانشگاه، سنگر آزادی و استقلال است» را برآورد. دانشجویی که پس از انقلاب از یک روشنفکر جدا از متن مردم، به سربازی آگاه، متعهد و پیشرو در همه صحنه‌ها بدل گشت. دانشجویی که با حضورش در همه عرصه‌ها از جمله دفاع مقدس، خدمت‌های در سیل و زلزله و سایر بحران‌ها، پیشبرد کشور در ابعاد گوناگون ... به عنوان یک نمونه عملی ثابت کرد که می‌توان به در عرصه علمی نمونه بود و از طرفی، به شئون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... هم توجه داشت.



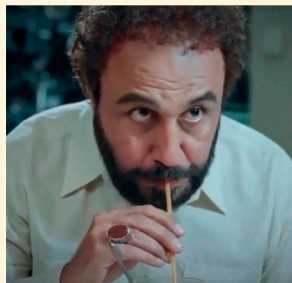
تماشای فیلم در طول ترم آنقدر اسباب دردسر نمی‌شود، البته صحیح این است که بگویم از اوجب واجبات است.

حال چرا؟

اول که واجب است بر تلامیذ معزز که فیلم‌های خویش را در طول ترم ببینند تا در دوران خفقان امتحانات فکر فیلم دیدن به دماغ مبارکشان خطور نکند!

ثانیاً حضرت سعدی علیه‌الرحمه می‌فرمایند که «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی!» دانشجوی فلک زده اگر بخواهد سفر کند که کارش با کرام‌الکاتبین است! تمام طول ترم را باید سعی صفا و مروه کند که غیبت‌هایش را پاک کند تا مشروط نشود! از سوی دیگر با این اسعار‌های سر به فلک کشیده دانشجوی بینوا مگر قادر به سفر است؟ اگر خودش را بسیار به زحمت بیندازد و بخواهد آتش بزند به مال خودش، نهایتاً بتواند بعد کلاس‌های دکتر علوم تشریحیان به وادی درکه رفته و املتی بر بدن بزند تا نقش اجساد را از ذهن خویش پاک نموده و بوی فرمالین را از بینی‌اش بزداید! دیدن فیلم در این روزگار غریب سفر به مثابه زیست‌های ناممکن آدمیست و سفر به اقصای نقاط کره زمین از بلاد نیویورک آمریکا گرفته تا قدم زدن با بانو امیلی الملوک در پاریس! اما ...

امان از روزی که پای امتحان در میان باشد و عشق فیلم دیدن در صدر مبارکت شعله‌ور شود... به چنان وضعی دچار خواهی شد که: «مسلمان نشود کافر نبیند» نقل است که دانشجوی خدا زده‌ای سریال خمسه الفضولی (!!!) را در لیالی منحوس امتحان ثلاثه الواحد مجهولی افتتاح نموده و صبح امتحان به جای نوشتن جوابیه سوالات به روی برگه امتحان، از روابط ممنوعه موجود در سریال و عشق خانم ایکس السلطنه به آقای ایگرگ الدوله و غیره کتابت نمود و باقی داستان را خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل...



داستان خود کاتب از این قرار است که فیلمی که بنده بسیار انتظارش را داشتم و ایامی را در رویای دیدنش گذرانیده بودم در ایام امتحانات ترم اول بر پرده سینماها اکران شد.

از آن جایی که جوان بودیم و جاهل (!!!) در ایام فرجه امتحان جگرسوز و مهلک بیوشیمی یک، حدود دو سه بار به سینما مراجعه نموده و فیلم را تماشا کردیم. اما مشاهده فیلم همانا و گریستن و کوفتن بر سر مبارک در شب امتحان همانا.

به هر حال این واقعه گذشت و نمره امتحان اینجانب هم نمره مطلوب و شادی‌افزایی گشت، ولی توصیه این حقیر به شما این است که شما راه رفته مرا نروید و گوش به حضرت سعدی بسپارید که:

مگر کز خوی نیکان پند گیرند

وز انجام بدان عبرت پذیرند

آنچه گذشت...

امثال چمران از دانشگاه غیرسیاسی بیرون نمی‌آید!

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی امسال در روز دانشجو میزبان میهمان ویژه‌ای بود. دانشکده پزشکی شاهد نطق نمایندگان تشکل‌های دانشجویی با حضور رئیس جمهور و همراهان بود. در این بین، آقای محمد رضا قیصری حسن آبادی، مسئول بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی نیز به ایراد نطق پرداختند. مشروح متن را از طریق بارکد زیر می‌توانید مطالعه بفرمایید.



فیلم؛ ممدحیات یا مفرح ذات؟

درد و صد درود بر دانشجویان دندانپزشکی؛ طی کنندگان این مسیر ناتمام.

موضوعی که اليوم قرار است در موردش صحبت نماییم دیدن فیلم و سریال در سنوات تلمذ و دانشجویی است. این مقوله به قول معروف اظهر من الشمس است که،

تماشای فیلم و سریال از اهم تفریحات بشریست - اگرچه که در برخی مقالات به اشتباه میل طعام ذکر شده!!!

در روایاتی از شیخ اجل حضرت سعدی نقل شده که «هر فیلمی که بر پرده عیون بینندگان ظاهر می‌گردد ممد حیات است و چون ختم می‌گردد مفرح ذات!!!»

قصه دیدن فیلم و سریال از جمله نیازهای ضروری آدمیست و هر کسی که از این قاعده مستثنی‌ست لازم است که بر

صحت احوالات خویش چاره‌ای بیندیشد. از سمت دیگر نوگلان نوورود بستان بهشتی برای وصول به این مقام

جهد بسیار نموده و سعی بی‌فایده، نه بخشید مفید نموده‌اند و به همین منظور خود مدتی تارک دنیا گشته

و از تفریحات سالمی چون دیدن فیلم کناره‌گرفته‌اند - به هر حال هر که بهشتی خواهد، آن هم طبابت اسنان،

باید جور هندوستان را بکشد! - و حال عطش این تفریحات سالم من جمله مشاهده فیلم را دارند. به هر

حال ماهی که در خشک‌افتد قیمت دادند آب را!ء